

پرچم‌دار غریب شعر نیمایی

■ بهمن توسی



اخوان ثالث، با «بدعت‌ها و بدایع نیما» می‌کوشد شعر نیمایی را تثویز کند. شاملو به زبانی دست می‌یابد که خواه ناخواه، مکتب یکه تاز شعر معاصر ایران می‌شود، می‌گویم «مکتب» نه شیوه» یا «زبان»؛ بدین معنی که در این مکتب، شاعر پیرو، اسیر زبان خاص آن شاعر نیست، بلکه در گستره‌ی آن مکتب، با شیوه و زبان خودش کار می‌کند.

چند و چونی مکتب شاملو - که به اعتقاد این گوینده همه‌ی شاعران دوران را به نوعی در خود جای می‌دهد - موضوع این بحث و کند و کاو نیست که این خود واری و پیر و پیمانی را می‌طلبید و طلب می‌کند؛ که هیچ کس به طور بایسته بدان نپرداخت و این مکتب تبیین نشد؛ آن چنان که هر کسی از ظن خود شد یار آن. تحولات بی‌دری اجتماعی و تأثیرات آن بر حوزه‌ی ادب، فرزندان نامشروعی را نیز متولد ساخت که شعر واره‌های شایع امروز، مولودی از همان دست است.

به واسطه گریز سیل آسای شاملو، در عرصه عمل، از آن سرشکسته در جای ماندن اخوان، در عرصه شناسایی شعر نیما، فاصله‌ای بین دو شاعر بزرگ ایجاد می‌شود که هیچ یک حاضر به شناسایی آن دیگری نمی‌شود. دیگرانی نیز هم چون اخوان ثالث در راه تبیین شعر شاملو هیچ گاه پیدا نشد که کلید این زبان شگفت را دریابد که نسل بعد از او، با دریافت‌های نادرست به بیراهه رفت. در این مرحله، شاملو نیز، هم چون اخوان ثالث غریب ماند. به تعبیری حقیقی‌تر، شعر امروز ما به دور از شناخت این هر دو شاعر یگانه غریب مانده است.

زمان از شعر، تصویری جز زنگ عروضی و وزن و قافی‌های مرسوم در ذهن نداشتند.

اگرچه بسیارها بعد، اخوان ثالث - به واسطه ویژگی خراسانی وار و پرتین گذشتگان شعر فارسی - تا پایان عمر، اتهام کهن گویی در شعر نو را به شانه کشید اما هم او بود که با زبانی دریافتی‌تر - اگر چه آغشته به طعم شعر خراسان، شعر نیمایی را از صف شاگردان نخستین نیما به میان نسل معاصر ایران وارد کرد. اگر در آن سال‌ها همه‌ی شاگردان خرد و کلان نیما، اسیر شکل زبان عجیب و بومی نیما بودند، تمام تجربه کنندگان نسل بعدی، اسیر شکل و گفتار اخوان ثالث شدند؛ و رهایی از چنبره‌ی زبان نیمایی همان قدر برای شاگردان نیما دشوار بود که رهایی از جنس ضرب و آوای اخوانی برای نسل ما بعد.

آن‌ها که تنها با شعرهای «صدای پای آب» سهراب آشنا هستند، نمی‌توانند دریابند که شعرهای پیش از این سهراب، چقدر بیگانه با سهراب آشناست؛ و چه گزیده برداری ناشیانه‌ای از زبان نیما دارد. شعر دریایی و جنگلی نیما در شعرهای آن زبانی سهراب، جنگل و دریای نیمایی است، با بوی حاشیه‌ی کویر! یعنی دقیقاً از جنگل و دریای سهراب تنها بوی حاشیه کویر می‌آید. چون طبیعت جغرافیای زندگی نیما را تنها از طریق شعرهای او تجربه کرده است

در شعرهای اولیه شاملو نیز همین طور است؛ همه گرفتار آن زبان هستند. سدی که اخوان می‌شکند، شاملو پیش تاز سیل دمان آن می‌شود و اخوان در زبان خویش بر جای و غریب می‌ماند.

در تدارک صفحات ویژه اخوان ثالث بودیم، نگاهی انداختم به شماره پنج از ماه آبان ۷۸ و صفحاتی که ویژه دهمین سالگرد اخوان بود، اصلاً یادم نبود که توسی هم مطلبی در این مجله دارد با عنوان «پرچم‌دار غریب شعر نیمایی» و دیدن این تفسیر زیبا از روش شعری اخوان بار دیگر دوستی به قدمت ده سال را به یادم آورد، دفتر مجله کتیبه، آموزش خط، عصرها و گپ و جای دوستانه و همه مهربانی هایش، آن قدر نبودنش را باور نکرده‌ام که کلیشه‌های معمولی چون یادش گرامی یا... را تکرار کنم. شاید ذکر دوباره این مقاله تنها وسیله‌ای باشد برای آن که بگویم. آقای توسی این دفعه ما آمدیم به تو سر بزیم.

ظهور نیما یوشیج، در گستره شعر ایران - که به ضرورت دوران - در پی نوجویی شاعرانی چون ایرج و بهار، تحولی شوک آور پدید آورد، خواه ناخواه رویارویی شعر کهن و پدیده‌ی نیمایی را دربرداشت. نیما هر چند کوشید با تبیین شعر خود، گوش و هوش عروض عادت را به زنگ و صدای دیگرگون آشنا کند، نتوانست راه را بر ستیز سنت گرایان ببندد و جز از حمایت شماری از جوانان اهل شعر برخوردار شود.

به ویژه زبان پیچیده‌ی نیما که بیشتر رنگ و بوی ایلیاتی خودش را داشت، افزون بر بریدن راه عروض، دریافت ساده را نیز دشوارتر می‌کرد. از جمع شاگردانش، مهدی اخوان ثالث که از قضا تجربه و نام کافی در شعر کهن داشت، به پیروی از نیما، سنت معهود را شکست و به زودی به عنوان پرچم‌دار و سردار شعر نیمایی به میدان ادبیات معاصر وارد شد. اخوان، با سابقه شعر سنتی ایران، پلی شد بین شعر نیمایی شعر قدیم و نسل نو که تا آن